

واکاوی تحلیلی چالش تعارض احکام حکومتی با نصوص شرعی

خدیجه افشین، مدرس دانشگاه فرهنگیان و دبیر آموزش و پرورش (نویسنده مسئول)

khadigeh.afshin63@gmail.com

محمدرضاکیخا، دانشیار گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی/دانشکده الهیات/دانشگاه

سیستان و بلوچستان/ایران kaykha@hamoon.usb.ac.ir

تاریخ وصول: ۱۳۹۹/۲/۱۵ تاریخ تصویب: ۱۳۹۹/۵/۳۰

چکیده

بر مبنای عقل و دیدگاه فقها وجود حاکم اسلامی به جهت برقراری نظم و امنیت، صیانت از حکومت اسلامی و اجرای احکام و قوانین آن لزوم و وجوب شرعی دارد. مشروعیت اولوالامر منبعث از شأن پیامبر (ص) و ائمه (علیهم السلام) می باشد که بالتبع آنان به حاکم اسلامی نیز تسری می یابد از جمله اختیارات ایشان، اذن در صدور احکام حکومتی است که در چارچوب شریعت، رافع گرفتاری و رویداد جامعه اسلامی باشد و یا در مسیر خیراندیشی جمعی حرکت نماید. این قسم احکام، از ادله اجتهادی و مبتنی بر نصوص هستند و از حیث اختصاص حاکمیت به فقیه (ولی فقیه) نوعی تاسیس به شمار می آیند. بنابراین، والی حکومت با در نظر گرفتن مقتضیات روز اجتماع اسلامی و مصلحت همگانی، گاه حکمی در مغایرت با نصوص شرعی صادر می نماید. پژوهش حاضر که به روش توصیفی- تحلیلی انجام گرفته به این سوال می پردازد که: چالش احکام حکومتی متعارض با نصوص شرعی چگونه مرتفع می شود؟ یافته های تحقیق نشان می دهد؛ ولی امر در صدور حکم حکومتی طبق مصالح اسلامی و یا مصالح عمومی که با روح شریعت سازگاری دارند در کلیه امور اعم از عبادی و غیرعبادی مرتبط با موضوعات اجتماعی، با رعایت معیارهای شرعی مبسوط الید می باشد. لذا جهت تبیین و رفع مغایرت احکام حکومتی با نصوص شرعی از طریق سنجش دلایل و مستندات، پرداختن به این قسم از احکام ضروری می باشد.

واژگان کلیدی: تعارض، حکم حکومتی، نصوص، ترجیح، مصالح اسلامی، مصالح همگانی.

طرح مسئله

وجود حاکم و لو ظالم یا فاجر (شریف الرضی، بی تا، ۷۵۷) در جامعه انسانی ضرورت عقلی و نقلی دارد که ابتدایی ترین کارآیی عقلی والی در جلوگیری از بی نظمی یا هرج و مرج و برقراری

امنیت می‌باشد. در پرتو وجود حاکم اسلامی آثاری متوجه افراد تحت حاکمیت ایشان می‌شود که از جمله آنها اجرای تعالیم الهی، برقراری عدالت اجتماعی، حفظ حدود و ثغور اسلامی و... است. احکامی که از سوی فقیه (ولی فقیه) حسب شرایط و مصالح اجتماعی یا مصالح نظام اسلامی صادر می‌گردد، احکام حکومتی هستند که اجمالاً به استناد شرع (قرآن و سنت قولی و فعلی) و عقل مشروعیت دارند. افراد جامعه نیز از هر کیش و آیینی که تحت لوای حکومت اسلامی و در سرزمین اسلامی سکونت دارند ملزم به پذیرش دستورات حاکم اسلامی می‌باشند. شأن حاکم اسلامی طبق آیه اطاعت (نساء: ۵۹) تنزل یافته مرتبه ولایی پیامبر (ص) و ائمه (علیهم السلام) است و دامنه اختیارات حاکم نیز با تصرفات تشریحی پیامبر (ص) و ائمه (علیهم السلام) در سطح اجتماعی نظیر زمامداری حکومت، زعامت مردم، برقراری عدالت در همه ابعاد آن حفظ مرزها در برابر بیگانگان، سدّ طریق اختلال و... وحدت دارد. حکم حاکم اسلام به مصداق اعم آن (پیامبر (ص)، ائمه (علیهم السلام) و فقیه) باید همسو با حکم شارع و در چارچوب شریعت باشد لذا حکمی که موضوعات مباح (مسکوت شرعی) در منطقه الفراغ را محمول طلب قرار دهد، مغایرتی با شرع ایجاد نمی‌کند لکن اگر عنوان شرعی که منتسب به الزام (امر و نهی یا وجوب و حرمت) است، مورد خطاب حکمی حاکم هم قرار گیرد، حساسیت چند برابر پدید می‌آورد. رشد جامعه انسانی و مسائل آن سبب بروز نیازها و معضلات خاصی می‌شود که برطرف کردن آنها گاه انسان را با چالش مواجه می‌سازد بنابراین منزلت حکم حکومتی به عنوان حکمی بالادستی در امور عبادی از ارزش و حساسیت خاصی برخوردار است به ویژه که حکم ولی فقیه در تنافی با حکم شارع صادر گردد زیرا از دو بُعد مورد توجه واقع می‌شود که بررسی و حلّ تعارض را می‌طلبد از یکسو مغایرت حکم حاکم با نص باید مرتفع گردد و از سوی دیگر خللی در اعتقاد و دیدگاه مردم شکل نگیرد. گرچه در باب حکم حکومتی به دلیل اهمیت و ابعاد گسترده آن پژوهشهایی انجام شده لکن تحقیقی که به این وجه بپردازد، یافت نگردید. ساختار پژوهش متشکل از دو بخش است: بخش اول به مبانی حکم حکومتی از دیدگاه فریقین می‌پردازد و در ذیل آن نمونه‌های احکام حکومتی مبتنی بر مصالح عمومی در قلمرو منطقه الفراغ تبیین می‌شود. بخش دوم و پایانی که حائز اهمیت است به ذکر مصادیق و تحلیل احکام حکومتی متعارض با نصوص شرعی در موضوعات غیرعبادی و عبادی پرداخته است تا وجه ممیزه حکم

حکومتی در هریک از عناوین روشن گردد. بدین جهت پژوهش سعی دارد برای تحقق اهداف خویش و اثبات آنها به اندازهٔ وُسع به این سوالات پاسخ گوید :

۱- مصالح موضوع احکام حکومتی شامل چند نوع می‌گردد؟

۲- در چه صورتی نمایندگان حاکم اسلامی مجاز به اجرا احکام حکومتی متغایر با نصوص هستند؟

۳- راه برون رفت از تعارض احکام حکومتی با نصوص شرعی چیست؟

۱. مفهوم شناسی پژوهش

۱-۱. **حکم اولی و حکم ثانوی:** احکام از جهت حیثیت مصالح و مفاسدی که در موضوع وجود دارد و یا به نسبت شرایط مکلف به دو قسم اولی و ثانوی تقسیم می‌شوند. حکم؛ مصدری است که معانی داوری کردن و فرمان دادن. (الجوهری، 1404ق: ج ۴: ۱۹۰۱ و ابن منظور، بی تا: ج ۳: ۲۷۰) و "منع" می‌دهد. (ابن فارس، بی تا: ج ۲: ۹۱ و سانو، ۱۴۲۷: ۱۸۳ و ابن اثیر، ۱۳۶۷: ج ۱: ۴۲۰) حکمت معنای مانع بودن حکم، مصلحت و اصلاح است. حکم، انشاء بدون قید و شرط است که با الزام مکلفین همراه بوده و در موارد حل نزاع مردم در نظام معاش آنان کارساز است. (عاملی، ۵ق: ج ۱: ۳۲۰) اگر شارع حکمی را برحسب مصالح و مفاسد موجود در موضوع صادر کند، حکم واقعی اولی نام دارد و چنانچه حکمی دهد که با رعایت حالت استثنایی عارض بر مکلف متناسب باشد، حکم واقعی ثانوی است. (مشکینی، ۱۳۷۴، ۱۲۴) از ضرر، اضطرار، عسرو حرج و ... به عناوین ثانویه تعبیر می‌شود. (مکارم شیرازی، بی تا: ۱/ ۵۴۱) تاکید بر قید "واقعی" به دلیل مشتبه نشدن آن با حکم ظاهری است زیرا این دو حکم از ادله اجتهادی‌اند که فقیه آنها را از منابع استنباط می‌کند. دلیل حکم ثانوی بر دلیل حکم اولی حکومت دارد و در صورت عدم دسترسی به حکم اولی، حکم ثانوی جواز اجرا می‌یابد.

۱-۲. **حکم حکومتی:** تعریف گویا و روشنی از حکم حکومتی در آثار فقیهان متقدم شیعه در دسترس محققان نیست و در منابع از احکام حکومتی با تعبیری مانند احکام ولایی، احکام سلطانی، احکام منطقهٔ الفراغ یاد شده است. (صرامی، ۱۳۷۳: ۹۷) گرچه عبارت صاحب جواهر^۱

^۱فهو إنشاء إنفاد من الحاكم- لا منه تعالى- لحکم شرعی أو وضعی أو موضوعهما فی شیء مخصوص «(نجفی، بی تا، ج ۴۰، ۱۰۰)

در مقام تعریف حکم قضایی است لکن در اطلاق مقبوله عمر بن حنظله^۱ تصریح به شمول آن نسبت به حکم حکومتی می نماید. (درگاهی و عندلیبی، ۱۳۹۳، ۲۴) ایشان لفظ "انشاء" را که دلالت بر ایجاد می کند در کنار "انفاذ"^۲ به معنای اجرا کردن فرمان آورده است که به نظر می رسد، سازگاری میان انشاء و انفاذ کمرنگ باشد.

به نظر می رسد مناسب است حکم حکومتی اینگونه معرفی شود: انشائی که توسط شخص ولی امر یا مآذون های ایشان در موضوعی جزئی برحسب شرایط اجتماع اسلامی و مبتنی بر مصلحت نظام یا مصلحت عمومی صادر گردد. احتمال دارد از "انشاء" تشریح به ذهن متبادر شود لکن تشریح صرفاً شأن الهی است و ولی فقیه از طریق تطبیق موضوعات به تقنین اجتماعی می پردازد.

این تعریف با معرفی فوق از حکم حکومتی همسو است: حاکم اسلامی هرگاه به تنهایی یا با کمک کارشناسان تشخیص به انجام یا ترک کاری دهد و به مصلحت اسلام یا جامعه اسلامی باشد مردم را به آن امر یا از آن نهی می کند. (مشکانی سبزواری و همکاران، ۱۳۹۳: ج ۱، ۸۰۹). در نتیجه حاکم مجاز به صدور حکمی متعارض با شرع بدون وجود عنصر مصلحت نظام یا مصلحت عمومی نمی باشد.

امر و نهی صادر از حاکم مسلمانان براساس شریعت و با رعایت مصلحت وقت، حکم حکومتی است. (شاهرودی، بی تا: ج ۱: ۳۶۲ و طباطبایی، ۱۳۸۸، ج ۱: ۱۸۷) از تعریف بدست می آید؛ الف) انشاء حکم، باید موافق شریعت باشد. ب) مصلحت وقت، اشاره به موقتی و قابل تغییر بودن حکم دارد. ج) مصلحت، محور صدور حکم حکومتی و زیربنای شئون و امور اجتماعی است.

احکام دو معنی دارند: ۱- احکام و قوانینی که از جانب شارع مقدس صادر شده و در قرآن، سنت و سیره عملی معصومان علیهم السلام یافت می شود و مربوط به اداره جامعه و شئون حکومت هستند

^۱ حرالعالمی، بی تا، ج ۲۷، ۳۰۰

^۲ نفذ: النَّفَاذ: الْجَوَازُ، وَفِي الْمُحْكَمِ: جَوَازُ الشَّيْءِ وَالْخُلُوصُ مِنْهُ. تَقُولُ: نَفَذْتُ أَيْ جُرْتُ، وَقَدْ نَفَذَ يَنْفَعُ نَفَاذًا وَنُفُودًا. وَرَجُلٌ نَافِذٌ فِي أَمْرِهِ، وَنُفُودٌ وَنَفَاذٌ: مَاضٍ فِي جَمِيعِ أَمْرِهِ، وَأَمْرُهُ نَافِذٌ أَيْ مُطَاعٌ. وَفِي حَدِيثٍ: بِرُّ الْوَالِدَيْنِ الْإِسْتِغْفَارُ لَهُمَا وَإِنْفَاذُ عَهْدِهِمَا أَيْ إِمْضَاءُ وَصِيَّتَيْهِمَا وَمَا عَهْدًا بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِمَا. (ابن منظور، ۱۴۱۴، ج ۳، ۵۱۴)

که فقیه آنها را کشف، استنباط و اجرا می‌کند. (خمینی، بی‌تا: ۳۶) ۲- احکامی که پیامبر (ص)، ائمه (ع) و فقهاء در امور مربوط به حکومت با شأن حاکمیت به جهت اجرای احکام شرعی و اداره جامعه وضع و صادر کرده‌اند. (خمینی، بی‌تا: ۱۸) با این توضیح آنچه در این پژوهش مورد توجه است، معنای دوم بوده که تناسب بیشتری با زوایای حکم حکومتی دارد. این معنا عبارت است از: مقررات و قوانینی که **حاکم جامعه اسلامی** بر اساس مصلحت در **حوزه مسائل اجتماعی** با هدف اجرای احکام شرعی یا اداره جامعه به طور مستقیم یا غیر مستقیم صادر یا وضع می‌کند. (کلانتری، ۱۳۷۸: ۱۰۹) بنابراین نمی‌توان استنباط حکم شرعی از منابع توسط فقیه را حکم حکومتی دانست زیرا برداشت حکم و ابلاغ آن وظیفه مجتهد و مجری آن مقلدان هستند و از سوی غیرمقلد احتمال نقض دارد. دایره شمول این احکام مضمیق است و از نوع احکام اجتهادی‌اند نه فقهاتی. نکته مهم اینکه جعل حکم اجتهادی به نحو قضیه حقیقیه منطقی و خلق حکم حکومتی بصورت قضیه خارجی با محوریت مصلحت عمومی می‌باشد.

۱-۳. تعارض در لغت: مصدر باب تفاعل و برگرفته از عرض است که گاه عرض معنای اظهار و در معرض قرار دادن می‌دهد و گاهی عرض در مقابل طول مدنظر می‌باشد. می‌توان دو دلیل متعارض را در عرض همدیگر قرار داد و یا دو دلیلی برشمرد که در برابر یکدیگر عرضه می‌شوند. (علوی، ۱۳۸۵: دفتر ۸۰، ۱۰۱) **در اصطلاح:** به معنای تنافی دو یا چند دلیل است که از توان عرف در عمل به آنها خارج و در چگونگی جمع میان آنها متحیر هستند.^۱ (مشکینی، ۱۳۷۴: ۱۱۲) گاه در تعریف تعارض آمده است: دو دلیل در وضعی باشند که یکی از آنها اقتضای ثبوت امری را داشته باشد، در حالی که دیگری اقتضای انتفای آن را دارد، مشروط به آنکه هر دو اشاره به امری در محل واحد و زمان واحد داشته و در قوت مساوی باشند. (مرکز دائره‌المعارف بزرگ اسلامی، بی‌تا: ج ۱۵: ۵۹۷۵) تنافی دو دلیل در مقام ثبوت و تشریح، تعارض است. (ضمیری، ۱۳۸۷، ۳۷۳) مجموع تعاریف، مغایرت ادله یا احکام را می‌رساند.

۲. مبانی احکام حکومتی در فقه فریقین

حکم حکومتی نیز همانند حکم شارع مبتنی بر مستندات شرعی می‌باشد که عبارتند از :

^۱التعارض هو فی الاصطلاح عبارة عن تنافی دلیلین أو أكثر بحیث یتحیر العرف فی العمل بهما وکیفیه الجمع بینهما (مشکینی، ۱۳۷۴: ۱۱۲)

۱-۲. آیات قرآن: در اثبات حکم حکومتی به آیات متعددی^۱ تمسک شده است که متقن ترین آنها را آیه را «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» (نساء: ۵۹) دانسته‌اند. واژه "اولی الامر" در تفاسیر شیعه و سنی خلفاء پیامبر^(ص) هستند که در زمان غیبت معصوم^(ع) حاکمان و فرمانروایان جانشین ایشان محسوب می‌شوند. (الطوسی، بی تا: ج ۳، ۲۳۶ و القرطبی، ۱۳۸۴: ج ۵، ۲۵۹ و الفیض الکاشانی، ۱۴۱۸: ج ۱، ۲۱۷ و المجلسی، بی تا: ج ۲۳، ۲۸۴ و البیضاوی، ۱۴۱۸: ج ۲، ۲۰۶ و الزحیلی، ۱۴۱۸: ج ۵، ۱۲۶ و طنطاوی، ۱۹۹۷: ج ۳، ۱۹۱ و الزحیلی، ۱۴۲۲: ج ۱، ۳۳۶ و الخطیب الشربینی، ۱۲۸۵: ج ۱، ۳۱۲) اولی الامر بالاصاله همان امامان معصوم^(علیهم السلام) هستند که در صورت وجود شرایط، زعامت امت را عهده‌دار می‌شوند. اولی الامر تبعی همان فقهای عادل جامع الشرائط هستند که عصمت نیز در آنها شرط نیست و اختیارات آنها در بسیج سپاه، تعیین استانداران، گرفتن مالیات و... در راستای مصالح مسلمانان با اختیارات ائمه^(علیهم السلام) سازگاری دارد. (جوادی آملی، ۱۳۷۸، ۳۷۰ و خمینی، بی تا، ۵۱-۵۰) واژه، "امر" یک مفهوم است ولی مامور به و مصادیقش امور اجتماعی می‌باشند. لفظ "امر" به دلالت التزامی^۲ بین بالمعنی الاعم به جنبه‌های اجتماعی و عمومی امت اشاره دارد که سخن شیخ اعظم موید این مطلب است: «فانّ الظاهر من هذا العنوان عرفاً من يجب الرجوع إليه فی الأمور العامّة التي لم تحمل فی الشرع علی شخص خاص» (انصاری، ۱۴۱۰: ج ۳، ۵۴۹)

۲-۲. اوامر ولایی پیامبر^(ص): نمونه‌هایی از احکام حکومتی پیامبر^(ص) عبارتند از: حکم به آتش کشیدن مسجد ضرار (الطبرسی، ۱۴۰۸: ج ۵، ۱۱۰ و الالوسی، ۱۴۱۵: ج ۶، ۱۸) حکم به مهدورالدم بودن چهار نفر در فتح مکه (الطبرسی، ۱۴۰۸: ج ۱۰، ۸۴۸) تعیین محل بازار و مساحت آن (ابن ماجه، بی تا: ج ۲، ۷۵۱)

۲-۳. دستورات معصومان^(علیهم السلام): حکم امام علی^(ع) در اجبار ایلاکننده به طلاق (الحر العاملی، بی تا، ج ۱۵، ۵۴۵) حکم امام علی^(ع) به تخریب ساختمانهای غیرمجاز (البیهقی، ۱۴۲۴: ج ۶، ۲۴۹)

^۱ نساء: ۶۵ و نور: ۵۱ و...

^۲ يدل اللفظ علی معنی خارج معناه الموضوع له لازم له یستتبعه استتباع الرقیق اللازم الخارج عن ذاته. (مظفر، ۱/۱۳۸۸، ۴۴)

شاید در نگاه بدوی عدم قبول حکم حکومتی از سوی اهل سنت به ذهن متبادر شود اما آنان جانشینی پیامبر^(ص) را در قالب عقد امامت (از منظر اهل سنت) به منظور پاسداشت از دین و تدبیر دنیا می‌دانند. از نظر آنها نیابت از رسول^(ص) به استناد آیه (۵۹: نساء) شرعی است و نه عقلی زیرا شرع واگذاری زمام حکومت به صاحبانش را مقرر داشته است. (ماوردی، ۱۳۸۳، ۲۵) از تتبع مطالب حاصل شد که اهل سنت میان منصب امامت و وزارت قائل به تفاوت‌اند و بصورت جزئی و دقیق این دو را از هم منفک کرده‌اند. امامت در بینش آنها در رابطه طولی بعد از پیامبر^(ص) قرار دارد سپس وزارت تفویض^۱ و بعد از آن وزارت تنفیذ^۲ قرار دارد. نقطه ارتباط فقه حکومتی شیعه و سنی در پذیرش تفویضی دانستن مقام نایبان پیامبر^(ص) و ائمه علیهم السلام است. اینکه اهل سنت در فقه سیاسی خویش جایی برای حاکمیت سیاسی و رفتارهای منشعبه از آن ندارند، محل تردید است زیرا نظام اسلامی نو بنیاد با رحلت رسول^(ص) هم‌زمان شده بود و از سوی دیگر حدود نیازهای متعدد و متنوع اجتماعی و... لزوم و نیاز پاسخگویی به سوالات جدید را دوچندان می‌کرد بنابراین می‌توان گفت تعریف حکم حکومتی در فقه امامیه نزدیک به معنای وزارت تفویض در فقه اهل سنت است. از اهمّ ممیّزات حاکم حکومتی از دیدگاه علماء اهل سنت مثل امام الحرمین جوینی (بی تا: ۴۲۷-۴۲۶) غزالی (۲: ۱۹۹۷/ ۲۳۷) ماوردی (بی تا: ۵-۴) ایجی (بی تا: ۶۰۵) باقلانی (۱۹۵۷: ۱۸۲-۱۸۱) رعایت مصالح جامعه و تدبیر امور جنگی را می‌توان برشمرد. کتاب الاحکام السلطانیة ماوردی که منبعی سیاسی-حکومتی محسوب می‌شود، تعریفی از حکم سلطانی یافت نشد بلکه بیشتر به افعال و وظایف سلطان (حاکم) با محوریت مصلحت عامه پرداخته است.

۳. تبیین مصادیق احکام حکومتی مبتنی بر مصالح عمومی در قلمرو منطقه الفراغ

صدور احکام حکومتی در موضوعات مباح و فارغ از نص شرعی تداخلی ایجاد نمی‌کند زیرا تنها حکم حاکم اسلامی و یا افرادی که تحت نظارت ایشان اتخاذ بر موضوع وارد شده است و از

^۱ امام کسی را وزیر خویش گیرد که کارها را به طور کامل به او وا می‌گذارد تا در آنها بر پایه رای خویش تدبیر کند و بر پایه اجتهاد خود عمل نماید. (ماوردی، ۱۳۸۳، ۵۳)

^۲ وزارت تنفیذ قدرتی فروتر و شروطی کمتر دارد؛ چرا که در این وزارت، اعمال ولایت تنها بسته به رای و تدبیر امام امکانپذیر است و چنین وزیری واسطه‌ای میان امام، رعیت و کارگزاران حکومت است که فرمان امام را ابلاغ می‌کند. (ماوردی، ۱۳۸۳، ۶۰)

سویی هدف از صدور یا اجازه اینگونه مسائل، مصالح همگانی می‌باشد که در ذیل به نمونه‌هایی از آنها پرداخته می‌شود.

۳-۱. **حکم سه طلاق در مجلس واحد**: زمان حضور پیامبر اکرم (ص) سه طلاق در مجلس واحد به لفظ واحد یک طلاق به حساب می‌آمد همچنین در کتب حدیثی اهل سنت نیز سه طلاق، یک طلاق به شمار می‌آید. (السجستانی، بی‌تا: ج ۲، ۲۶۱ و النسائی، بی‌تا: ج ۶، ۱۴۵) پس از ایشان نیز صحابه بر آن اجماع داشتند اما خلیفه دوم این حکم را به سه طلاق تغییر داد. (الجوزی، بی‌تا: ۲۹۹) حکم خلیفه به عنوان والی، موقت و مقطعی و براساس مصلحت اجتماعی صادر شد چرا که هدف اینکار از نظر ابن قیم الجوزی: «تادیب و مجازات طلاق‌دهندگان بود.» (۱۳۹۴: ۲۵-۱۸) که از سخن خلیفه دوم معلوم می‌گردد: «انّ الناس قد استعجلوا فی امر کانت لهم فیه اناه فلو امضیناه علیهم، فأَمْضَاهُ عَلَیْهِمْ» است. (القشیری، بی‌تا: ج ۲، ۱۰۹۹) بنابراین حکم والی در موضوعی فارغ از نص و با صلاحدید حاکم طبق مصلحت عمومی از طریق ایجاد ترس در دل زوج و حفظ بنیان خانواده صادر گردید.

۳-۲. **نرخ‌گذاری کالا**: در فقه اسلامی مالکیت، رابطه‌ای اعتباری بین مال از یک طرف و بین شخص (حقیقی یا حقوقی) از طرف دیگر است که بر اساس آن، مالک می‌تواند هر تصرف معقولی را که بخواهد در مال انجام داده و به هر قیمتی بفروشد لکن امام علی (ع) از اختیار حکومتی خویش طبق مصلحت عمومی (فروشنده و مردم) استفاده نمود و حکم نرخ‌گذاری کالا را به مالک اشتر داد. (الشریف الرضی، بی‌تا: ج ۱، ۴۳۸) این در حالی است که گروهی از فقیهان شیعه قیمت‌گذاری کالا را مطلقاً غیرمجاز دانسته‌اند. (الطوسی، بی‌تا: ۳۷۴ و همو، ۱۳۸۷: ج ۲، ۱۹۵ و محقق حلی، ۱۴۰۸: ۲/ ۲۱ و علامه حلی، بی‌تا: ج ۱، ۱۳۲ و العاملی، بی‌تا: ۱۲۰) دیدگاه فقهی اکثریت شافعیه (به جز نووی) و بیشتر حنابله و مالکیه (بنابر مشهور) عدم جواز نرخ‌گذاری کالا است حتی برخی حرمت این عمل را اختیار کرده‌اند. بهوتی می‌گوید: بر حاکم حرام است به فروشنده‌ای که احتکار نکرده بگوید به مردم (به قیمت بازار) بفروش زیرا امر به چیزی است که الزامی ندارد. (شمس الدین، ۱۹۸۹: ۲۴۰-۲۳۹) شیخ مفید تنها قیمت‌گذاری کالای محتکره را وظیفه حاکم می‌داند. (مفید، بی‌تا: ۶۱۶) از فقهای معاصر، امام خمینی (ع) ابتدائاً عدم جواز قیمت‌گذاری را پذیرفته‌اند لکن اگر فروشنده اجحاف کند مجبور به کاهش قیمت می‌شود وگرنه حاکم شرع او را مجبور می‌کند به قیمت آن سرزمین یا به

صلاح‌حیدر حاکم بفروشد^۱ (الخمینی، بی تا: ج ۳، ۴۱۷) لذا از اختیارات امام^(ع) و ولیّ مسلمین است که در مورد تثبیت قیمت، محدود نمودن تجارت و هرچیزی که به مصلحت جامعه و نظام اجتماعی مربوط است بر مبنای مصالح مسلمانان اقدام نماید. (خمینی، بی تا، ۴، ۵) محقق معاصر اهل سنت می نویسد: اصل اساسی در سیاست دولت، عدم قیمت گذاری است اما بر دولت واجب است بر همه کالاهای مورد نیاز مردم بخاطر دفع مشقت نظارت نماید. (حسینی، ۱۳۸۴: ۹۹) شریعت نسبت به نرخ گذاری کالا ساکت است و از این باب موضوع قیمت گذاری در منطقه الفراغ جای می گیرد لکن والی حکومت به معنای اعمّ حسب شرایط و مصلحت همگانی از جمله ثبات و تنظیم بازار، کمک به وضعیت اقتصادی مردم، جلوگیری از هرج و مرج مالی و قیمتی و... حکم یا اجازه قیمت گذاری اجناس می دهد.

۳-۳. تعزیر مالی: تعزیر مجازاتی غیرمعیّن در شرع است که به صلاح‌حیدر حاکم تعیین می گردد^۲ (النجفی، بی تا: ج ۴۱، ۴۲۲) فقه شیعه و سنی درباره اینکه تعزیر می تواند به صورت مالی باشد یا نه؛ دو دیدگاه ارائه داده اند. یک نظر عدم جواز تعزیر مالی^۳ (الحلی، بی تا، ج ۵، ۴۱۱ و صافی گلپایگانی، ۱۳۶۳: ج ۱، ۲۶ و ابن قدامه، ۱۳۸۸: ج ۹، ۱۷۸ و الزحیلی، بی تا: ج ۷، ۵۵۹۶ و العمری، ۲۰۰۳، ۳۸۳) و نظر دیگر جواز تعزیر مالی را تایید می کند. (خمینی، ۱۳۹۲: ج ۱۰، ۵۹۶ و خوبی، ۱۴۱۶: ج ۱، ۴۲۶ و موسوی اردبیلی، بی تا: ج ۱، ۲۸ و طائی، ۱۳۸۱: ۴۱) حنفی ها تعزیر مالی را جایز نمی دانند اما ابو یوسف حنفی در صورت مصلحت آن را مجاز می شمارد و مالکی ها در مواردی تعزیر مالی را پذیرفته اند. (الزحیلی، بی تا: ج ۴، ۳۱۴۵، ۴) شافعی ها دو نظر دارند: برخی جواز تعزیر مالی و برخی عدم آنرا اختیار کرده اند. حنبلی ها از باب اینکه حکومت نمی تواند مال مجرم را تصرف یا تلف نماید، قائل به عدم جوازند بطور کلی دیدگاه راجح بزرگان اهل سنت این است که تعزیر مالی جایز نیست. امام خمینی^(ع) بنا بر احتیاط قائل به عدم تعمیم مجازاتهای تعزیری می باشد لکن مجازات مالی (جریمه) را از باب احکام سلطانی جایز می شمارد. (۱۳۹۲: ج ۱۰، ۵۹۶) خوبی نیز به خاطر حفظ مادی و معنوی نظام جواز تعزیر مالی را می پذیرد و با امام خمینی^(ع) هم نظر است. (خوبی، بی تا: ج ۴۱، ۴۰۸) بنابراین تعزیر مالی موضوع مسکوت شرعی است

^۱ أما التسعیر فلا یجوز ابتداء، نعم لو أجهف ألزم بالتنزل، وإلا ألزمه الحاکم بسعر البلد أو بما یراه مصلحاً. (الخمینی، بی تا، ۴۱۷، ۳)

^۲ التعزیر منوط بنظر الحاکم، و لیس له بالنسبة إلی کل واحد حد محدود. (النجفی، بی تا: ۴۱، ۴۲۲)

^۳ التّعزیر یكون بالضرب والحبس والتّوبیح. ولّا یجوز قطع شیء منه ولّا جرّحه، ولّا أخذ ماله (ابن قدامه، ۱۳۸۸، ج ۹، ۱۷۸)

که با صلاحدید حاکم از طریق بررسی مقتضیات جامعه اسلامی طبق مصالح عمومی که از جمله آنها بازدارندگی، واریز وجوه مالی به حساب دولت و تامین هزینه‌های جاری کشور و...، جریمه مالی را مجاز یا مَصَوَّب می‌نماید.

۳-۴. ازدواج موقت: متعه، موضوعی مباح در شریعت است اما پیامبر(ص) بنا بر مصلحت در جنگ خیبر حکم تحریم آن را صادر نمود. (الحرالعاملی، بی تا: ج ۱۴، ۴۴۱) گرچه ازدواج موقت، عنوانی فاقد حکم الزامی (وجوب یا حرمت) است اما بواسطه حکم ولایی پیامبر(ص) شأنی مُحَرَّم یافت. متعه، مسأله مباح شرعی است که با حکم موقت و مقطعی طبق مصلحت عمومی متعلق حکم حرمت والی قرار گرفت و وجهه و شأنی خاص در زمانی حساس یافت که حاکم اسلامی (شخص پیامبر(ص)) برحسب صیانت از حکومت اسلامی و مصلحت آن به صورت موقت (جنگ خیبر) حکم حرمت متعه را صادر نمود.

۳-۵. استعمال توتون و تنباکو: این گیاه از لحاظ پزشکی فواید و مضراتی دارد. میرزای شیرازی که مقام مرجعیت عامه مردم را عهده‌دار بود فتوا به تحریم توتون و تنباکو - که به فتوای سبز معروف است - به خاطر مصالح حکومت و مردم شامل حفظ نظام از وابستگی به دولت بیگانه، رهایی از زیان‌های اقتصادی، حفظ فرهنگ مردم، بیداری اجتماعی و... داد. در این مورد نظرات متفاوتی وجود دارد. (مکارم شیرازی، ۱۴۲۸، ۲۳۰-۲۲۹) برخی دیدگاهها آن را فتوا و برخی حکم حکومتی می‌دانند. به نظر می‌رسد مصداق هر دو عنوان (فتوا یا حکم) قابل تطبیق بر موضوع است زیرا حکم حکومتی تنها از شخص حاکم و به جهت صیانت از نظام اسلامی صادر می‌شود لکن افراد تحت نظارت حاکم در موضوع مصالح عامه مجوز صدور حکم یا افتاء دارند که این مورد به فتوای میرزای شیرازی مشهور می‌باشد.

۳-۶. اصل ۲۸ ق. اساسی^۱: موضوع اشتغال و کسب درآمد مشمول حکم شرعی مبنی بر وجوب رعایت و حفظ مصلحت عمومی نیست و جز عناوین مسکوت شرع از این باب محسوب می‌شود زیرا معیار شرع بر کسب روزی از جهت امرارمعاش و حلیت آن است لکن اصل ۲۸ ق. اساسی کسب و کار را مشروط به حفاظت از نظام اسلامی و مصالح عمومی قرار داده است لذا نمونه‌ای از حکم حکومتی می‌باشد که اشخاص تحت نظارت رهبری ضوابط آن را تعیین و مصوب کرده‌اند.

۳-۷. مجمع تشخیص مصلحت نظام: نصی که گواه بر الزام به تشکیل نهادی جهت رسیدگی و حل اختلاف میان مجلس شورای اسلامی و شورای نگهبان باشد، یافت نشد لکن امام خمینی^(ره) به عنوان ولی‌آمر در سال ۱۳۶۶ با اولویت حفاظت و مصلحت نظام اسلامی (خمینی ۱۴۲۹: ج ۲۰، ۴۶۴) حکم تشکیل مجمع را صادر نمود که رافع موارد اختلافی گردد. این مصداق که توسط شخص ایشان و در موضوعی مباح صادر گردید تعارضی را با شرع ایجاد نمی‌کند و نمونه‌ای از حکم حکومتی در منطقه الفراغ می‌باشد.

۴. احکام حکومتی متعارض با نصوص شرعی و راه برون‌رفت

حوزه‌هایی که حاکم اسلامی یا نواب ایشان^۲ (ائمه جمعه، قضات و...) حکمی دال بر الزام می‌دهند در صورتی که موضوع در قلمرو مباحات باشد، تنافی شکل نمی‌گیرد لکن دسته‌ای دیگر از احکام حکومتی در مغایرت آشکار با نصوص شرعی صادر می‌شوند که زمینه تعارض میان حکم حکومتی با نص شرعی را ایجاد و پررنگ می‌نماید. حال چگونه می‌توان چالش مغایرت را مرتفع کرد؟ راه برون‌رفت از تعارضی که یک طرف آن حکم حکومتی و سمت دیگر نص شرعی قرار دارد، چیست؟

^۱ هر کس حق دارد شغلی را که بدان مایل است و مخالف اسلام و مصالح عمومی و حقوق دیگران نیست برگزیند.

^۲ اصل تفکیک قوا (مقننه، مجریه، قضاییه) اقتضای استقلال از یکدیگر دارند که انجام هر سه نوع وظیفه بدو در صلاحیت حاکم اسلامی می‌باشد لکن در اجتماع امروزی که از وسعت در سرزمین، موضوع، سازمان، تشکیلات و... برخوردار است، تفویض آنها به اشخاص (حقیقی و حقوقی) که تحت نظارت رهبر اسلامی وظایف خویش را انجام دهند، اجتناب‌ناپذیر و منطقی است. (منیری، ۱۳۷۶، ج ۲۹۸، ۴) مطابق بند یک اصل ۱۱۰ قانون اساسی، سیاست‌های کلی نظام پس از مشورت با مجمع تشخیص مصلحت نظام، از مصادیق احکام حکومتی هستند. (عمیدزنجانی، ۱۳۸۵، ۶۳۹ و ارسطو، ۱۳۸۰، ۳۹۵)

۴-۱. تخریب مسجد یا منزل: مسجد در اسلام از جایگاه رفیع و ویژه‌ای برخوردار است زیرا مسجد به نص قرآن، خانه خداست (جن:۱۸) علاوه بر قرآن، روایات نیز مشتمل بر تقدّس مساجد می‌باشند. خداوند عظیم، مساجد را خانه‌های خود در زمین نامیده است. (المجلسی، بی تا: ج ۸۴، ۱۴ و الشیخ الصدوق، ۱۳۸۲: ج ۱، ۲۸، ۱ و المحدث النوری، ۱۴۰۸: ج ۳، ۳۶۰)

محبوبیت مسجد به خاطر یکتاپرستی و اعمال خالصانه برای خدا است که با وجود نصوص قطعاً حفظ حرمت مسجد واجب است حتی در زمان تراحم اداء صلاه و تطهیر مسجد تقدّم با تطهیر آن است. سوال این است: چگونه پیامبر (ص) دستور به آتش زدن و هدم مسجد را صادر نمود؟ آیا طریقی غیر از تخریب مسجد برای جلوگیری از نفاق نبود؟ آیا امکان خنثی‌سازی توطئه نبود؟ و...

به استناد نصوص تخریب مساجد (به جز در مواقعی که مسجد فرسوده شده و امکان بازسازی نیست به دلیل حفظ جان نمازگزاران که تخریب آن مانعی ندارد) به دلیل اهمیت و کارکردهای متعدد آن مشمول حکم حرمت می‌باشد در صورتی که فرمان پیامبر (ص) لزوم حرق و هدم مسجد را ایجاب می‌کند. حال تعارضی آشکار میان نص شرعی (حرمت تخریب) و حکم الرسول (ص) (وجوب تخریب) شکل می‌گیرد لکن تاریخ گواه هدم مساجد، منازل، اماکن و... در عصر حضور ائمه (علیهم السلام) و بعد از ایشان است مثلاً حکم امام علی (ع) به هدم سقیفه (العاملی، ۱۳۶۷: ۴۲) حکم امام (ع) به تخریب خانه مصقله، عروه، جریر و تعدادی دیگر (العاملی، ۱۳۶۷: ۴۲) حکم والیان اسلامی به خراب کردن مسجد شیخ فیض مشهد و تبدیل آن به فضای سبز در بهمن ۱۳۷۲، تخریب مسجد جوادیه شهرستان بجنورد در آبان ۱۳۸۶ و...

راه‌برون رفت از این تعارض چیست؟ از میان نص و حکم کدامیک مقدّم می‌گردد؟ بعضی اماکن که شامل مساجد یا منازل هستند به جای اینکه محل عبادت یا سکونت باشند، مکانی برای جاسوسی و ضربه زدن به دین، نظام و یا تفرقه‌افکنی میان مسلمانان می‌شوند لذا به استناد اصل ترجیح، صیانت از کیان دین اسلام مقدّم بر وجوب حفظ حرمت مسجد می‌شود و طبق حکم حاکم یا نایبان ایشان، تخریب آن محل‌ها اولویت می‌یابد. دیدگاه شیخ اعظم در باب مبسوط‌الید بودن ولی فقیه آن را تنها به شخص ایشان محدود و منحصر نمی‌کند بلکه همه اموری که در شرع حکم واجب، مستحب یا جایز دارند و با زندگی مادی و معنوی مردم مرتبط

هستند حتی تفریحات و سرگرمی‌های آنان که ممکن است بر ضد نظام استفاده گردد، باید در کنترل ولیّ مسلمین باشند تا جایی که اگر مصلحت نظام اقتضای تصرّف در اموال شخصی با پرداخت غرامت، تعطیل واجب یا تحلیل حرام نمود، منعی از انجام آن نیست در غیر اینصورت زندگی صحیح اجتماعی دچار نقصان و خلل خواهد شد. (آذری قمی، ۱۳۷۳، ۷-۸)

آخوندخراسانی امور سیاسی، اجتماعی و نظامی را که مربوط به جنبه امامت می‌شوند و مشروعیت آنها ثابت شده و مرجع در آن مسائل ولیّ فقیه است، می‌پذیرد. نائینی ولایت را عبارت از سه قسم می‌داند قسم اول مختص انبیاء و اوصیاء است و قابل واگذاری نیست. قسم دوم مربوط به سیاست و نظم و انتظام امور امت، جهاد با دشمنان، استحکام مرزها و... قسم سوم مربوط به قضاوت و دادرسی و فتوا دادن است که قابل تفویض می‌باشند. (آذری قمی، ۱۳۷۲، ۹۵-۹۸)

صاحب جواهر، شیخ طوسی را از قائلین به جواز اقامه حدود توسط فقها عارف به احکام می‌شمارد و او را با اسکافی، شیخ مفید، مقداد، کرکی، سبزواری و علامه هم نظر می‌داند. علم‌الهدی، سلّار دیلمی، ابوالصلاح حلبی و... ولایت فقیه را پذیرفته‌اند بعلاوه خودشان شئون مفوضه ایشان را از قبیل اقامه احکام و حدود، قاضی‌القضات، نقیب‌الاشراف و... را عهده‌دار بوده‌اند. (آذری قمی، ۱۳۷۲، ۲۹۹-۲۰۲) بنابراین به دلیل توسعه قلمرو حکومت اسلامی و کثرت موضوعات و رویدادهای جامعه انسانی، منطقی است که برخی امور با نظارت ولیّ امر انجام گیرد و به عبارت دیگر نائبان ایشان، اولوالامر تبعی هستند که با اذن ولیّ فقیه مجاز به صدور احکام مبتنی بر مصالح عامه باشند چنانکه مصوّبات مجمع تشخیص مصلحت نظام و مجلس شورای اسلامی تا مورد تأیید و امضای شخص رهبر انقلاب اسلامی (دامت‌افاضاته) قرار نگیرد قابلیت اجرا نداشته و صرفاً جنبه مشورتی دارند. (آذری قمی، ۱۳۷۲، ۲۹۹-۲۰۲) نگرش شیخ انصاری با امام خمینی^(۵) تفاوت چندانی ندارند مثلاً هر دو فقیه دین را با سیاست توأم می‌دانند، برپایی نظام را یک واجب عقلی و شرعی می‌شمارند و معتقد به لزوم حکومت و تقدّم احکام حکومتی بر احکام اولیه و ثانویه هستند. (آذری قمی، ۱۳۷۲، ۷۰)

شیخ اعظم حوزه نفوذ فقیه در موضوعات را از منظر مصلحت بر دو قسم می‌آورد: الف) مصلحت عمومی مانند اعزام اجباری به جبهه، تصرّف در منزلی که در مسیر خیابان است، تعمیم موارد احتکار از دو به سه مورد و... اینها از چارچوب احکام شرعی خارج و حاکم بر اصول و احکام ثانویه هستند چه موافق باشند و چه مخالف مانند موضوعاتی که حکم شرعی مباح یا حلیت آنها است مثل تحریم تنباکوب.)

مصلحت نظام: تصرف در اموال و انفس یا تعطیل احکام شرعیه اولیه مثل روزه، حج، نقض قراردادهای داخلی و خارجی و... این مسائل مقید به مصلحت نظام هستند و با مرتفع شدن آن، حق دخالت از فقیه سلب می‌گردد. (آذری قمی، ۱۳۷۲، ۷۳-۷۲) همچنین امام خمینی^(ره) به حاکم اجازه تعطیل مساجد یا تخریب منازل را می‌دهد که در مسیر خط‌کشی قرار دارند و یا والی می‌تواند قراردادهای شرعی را که پایبندی به آنها واجب است در صورتی که در تعارض با اسلام هستند، یکجانبه لغو نماید. (خمینی، ۱۴۲۹: ج ۲۰، ۴۵۲ و خمینی، ۱۳۶۵: ج ۲۰، ۱۷۰) بنابراین از منظر عقل، منطوق و فقه تفویض برخی وظایف به اشخاص تحت نظارت رهبری اسلامی^(مدظله‌العالی) با توجه به توسعه سرزمین، کشور و مرزهای اسلامی، گستردگی موضوعات اعم از داخلی و بین‌المللی، رویدادهای احتمالی و... امری مقبول و پسندیده است که البته در تاریخ حکومت ائمه^(علیهم‌السلام) نیز سابقه فقهی دارد لکن کلیه افراد با هماهنگی و تأیید ایشان اجازه صدور حکم در مسائل و مصالح عمومی دارند.

۲-۴. تخریب قبرستان: رعایت حقوق و تمامیت جسمانی انسان فقط محدود به دوران حیات نیست زیرا موضوعاتی مانند وصیت بر انتقال جسم به آزمایشگاه یا وصیت بر پیوند اعضاء میت و... موید این امر هستند طبق روایات، میت بعد از مرگش نیز احترام دارد (النجفی، بی تا: ۴، ۳۵۴ و الحر العاملی، بی تا: ۱۸، ۵۷۳) بطوریکه تشریفات خاصی برای دفن میت، رفتن به قبرستان و... توصیه شده است. (النجفی، بی تا: ج ۴، ۸۲ و ۳۵۴ و ۲۹۸ و الحر العاملی، بی تا: ج ۱۸، ۵۱۰ و ج ۲، ۷۳۴ و...) قانون‌گذار به استناد مواد ق. مدنی از جمله ۹۵۶ زنده متولد شدن (اهلیت)، ۶۷۸ (ابطال وکالت با فوت)، ۲۹۱ (ابراء ذمه میت از دین)، ۱۲۶۷ (اقرار به نفع متوفی) و ماده ۷۲۲ ق.م.ا (دیه جنایت بر میت) حقوق مادی و معنوی برای میت قائل می‌باشد.

درست است که متوفی با موت اهلیت تمتع او پایان می‌یابد لکن صاحب شخصیت حقوقی می‌شود که این شخصیت برایش تکالیف و حقوقی ایجاد می‌کند که از دوران حیات نشأت می‌گیرد. حقوق معنوی میت شامل حفظ حرمت، کفن و دفن، تشریفات برگزاری مراسم و... می‌باشد. متوفی در قانون از حرمت‌هایی برخوردار است که در صورت عدم احترام، خاطی مجازات می‌گردد مانند ماده ۶۳۴ ق.م.ا که نبش قبر غیرمشروع مجازات دارد یا ماده ۷۲۷ ق.م.ا: برای هتک حرمت عمدی میت دیه یا ارش و شلاق در نظر گرفته است همچنین بند ۱۳ آیین‌نامه امور خلافی، ناسزا و اهانت به مردگان را محکوم به حبس و غرامت می‌کند. سوال این است که

چگونه با وجود دستورات فقهی و قوانین جزایی مبنی بر وجوب رعایت احترام و دارا بودن حقوق (مادی و معنوی) میّت، برخی احکام نبش یا تخریب قبر صادر می‌شود؟ بنابراین میان حکم تحریم نبش یا تخریب قبر میّت با حکم حاکم یا نایبان ایشان (قضات و روساء دادگستری یا دیوان عالی کشور) بر وجوب هدم قبر تعارض حاصل می‌شود. جهت برون رفت از چالش تنافی احکام (تحریم و وجوب) توجه به صلاحدید والی یا مقامات قضایی و رعایت مصالح عمومی مانند ساخت فضای سبز، تعریض خیابان، ساخت مسجد و... دارای اهمیت است. تخریب یا نبش قبر جهت مسائلی مانند کالبدشکافی، بررسی و نتیجه‌گیری در امور پزشکی قانونی، تعیین DNA و... برای صدور حکم در موضوعات کیفری مثل قتل، زنا و... حساسیتی چندین برابر دارد بطوری که به استناد نص^۱ اگر نفس بیگناهی کشته شود گویی همه مردم به قتل رسیده‌اند. (مانده: ۳۲)

لذا در مغایرت حکم حاکم (به معنای عام آن که افراد مأذون رهبری اسلامی را شامل می‌شود) با نص شرعی طبق اصل ترجیح و توجه به مصالح اجتماعی، حفظ نفس محترمه و... حکم ولایی تقدّم می‌یابد.

۳-۴. تخریب اموال دیگران: تخریب اموال، به ناپود کردن، ویران کردن، سوزاندن و هرفعلی که در عرف و عادت، عین مال دچار نقص یا از بین رفتن گردد، گفته می‌شود. در منابع فقهی مستنداتی دالّ بر منع تعرّض نسبت به اموال دیگران وجود دارد^۲ (بقره: ۱۹۴ و الطوسی، ۱۳۸۷: ج ۳، ۶۰-۵۹ و الحلّی، بی تا: ج ۲، ۴۸۰) زیرا بنابر فرمایش پیامبر (ص) حرمت مال مسلمان مثل حرمت خونش است. (الطوسی، ۱۳۸۷: ج ۳، ۵۹ و الصدوق، بی تا: ج ۴، ۹۳) امام علی (ع) برای کسی که درختی را ببرد یا خانه‌ای را ویران کند یا... در صورت عمدی بودن فعل، جبران خسارت و پرداخت غرامت را لازم می‌داند. (المحدّث النوری، ۱۴۰۸: ج ۱۸، ۱۹۹) مطابق مواذّ ۶۷۵ تا ۶۸۹ ق. م ۱: تخریب، احراق و اتلاف اموال دیگران مشمول مجازات است در نتیجه منابع فقهی، حقوقی، سیره و بنای عقلا تجاوز به اموال و املاک غیر را نامشروع و منع نموده‌اند.

^۱ من قتل نفساً بغير نفسٍ... فکأنما قتلَ الناسَ جميعاً (مانده: ۳۲)

^۲ فَمَنْ اغْتَدَى عَلَيْكُمْ فَأَعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اغْتَدَى عَلَيْكُمْ (بقره: ۱۹۴) و (الطوسی، ۱۳۸۷: ج ۳، ۶۰-۵۹) و (الحلّی، بی تا: ج ۲، ۴۸۰)

حال چگونه است که؛ اموال، توقیف و مصادره می‌شوند؟ یا کالاهای قاچاق محکوم به امحاء می‌گردند؟ مگر تصرف در مال دیگران ممنوع و جرم نیست؟
گرچه تعدی به اموال دیگران حرمت شرعی دارد اما بواسطه حکم حاکم یا مقامات قضایی و جوب اجرا به شکل‌های توقیف، تخریب، امحاء و... می‌یابد لذا میان حکم تحریمی شرع و حکم وجوبی والیان امر مغایرت ایجاد می‌شود مانند دستور رهبری^(مدظله) به آتش‌زدن کالای قاچاق که باوجود مشخص بودن صاحبان اموال مکشوفه و برخوردارای کالاها از ارزش اقتصادی این حکم صادر شد.

چه راهکاری برای گذر از چنین تعارض‌هایی وجود دارد؟

می‌توان گفت اولاً؛ هرگونه سلطه در مال غیر، منهی و مستوجب مجازات نیست بلکه برخی تصرفات مشروعیت یافته و لازمه حیات انسانی و اقتصادی هستند زیرا حرمت امور یا افعالی که مسبب ضرر و زیان به غیر می‌شوند در هر حوزه‌ای اعم از فردی یا جمعی به استناد روایت پیامبر^(ص) که فرمودند: لاضرر و لاضرار فی الاسلام^۱ موجّه گردیده و بنابراین منع شرعی و قانونی دارند. ثانیاً؛ حکم قضایی یا حکومتی توانایی شرعی‌سازی و قانونی‌نمودن تخریب، توقیف یا امحاء اموال غیر را به پشتوانه قاعده لاضرر به ویژه در موضوعات اجتماعی مرتبط با نظام اسلامی دارد زیرا که آسیب وارد شده تنها سبب رکود صنعت و بیکارشدن صنعتگران نمی‌شود بلکه در سطح کلان، بر چرخه اقتصادی ملی و بر سایر بخش‌های حکومت اسلامی نیز قطعاً تأثیرگذار بوده و سببی برای تضعیف و احتیاج نظام اسلامی به خارج از مرزهای کشور می‌گردد لذا تخریب در معنای عام آن که شامل امحاء و سوزاندن اموالی می‌شود که از غیرمبادی رسمی به کشور وارد می‌گردند، راهکاری جهت جلوگیری از توزیع مجدد کالای قاچاق در بازار داخلی است^۲ ثالثاً؛ حکم والیان حکومت به انواع تخریب اموال، علی‌رغم مغایرت با قاعده تسلیط لکن طبق مقتضیات جامعه و مصالح عمومی نافذ و دارای وجهت شرعی و قانونی می‌باشد. بنابراین

^۱ بجنوردی، ۱۴۲۶، ج ۱، ۲۰۸

^۲ لذا در آیین‌نامه‌ی اجرایی جدید ستاد مبارزه با قاچاق کالا و ارز، دو راهکار برای این امر پیش‌بینی شده است: صادرات این اجناس و در غیر این صورت، امحای آن‌ها. در نتیجه، تازمانی که امکان صدور این کالا و منتفع شدن از محل آن باشد، اولویت با صادرات است. بنابراین بازتوزیع آن، چه توسط دولت و چه توسط سایر افراد، به‌هیچ‌عنوان نمی‌تواند غایت مدنظر را محقق سازد. (به نقل از خبرگزاری تسنیم به تاریخ ۹۵/۶/۷)

باتوجه به دلایل فوق و اصل ترجیح اهمّ بر مهم، حکم حاکم یا حکام اسلامی نسبت به تخریب اموال غیر و لو در تعارض با نص اولویت می‌یابد.

۴-۴. تعطیل امور عبادی : مستندات فقهی و حقوقی پیشین، مؤید توان و گستره نفوذ حکم حاکم در امور غیرعبادی مانند ادله تقدّس مسجد و وجوب حفظ حرمت آن و مستنداتی بر نهی و تحریم تعدّی به اموال منقول و غیرمنقول دیگران بود. سوال این است: آیا حکم حاکم با امور عبادی مانند نماز، حج، روزه و... که حق اختصاصی شارع است نیز تعارض پیدا می‌کند و در صورت تعارض کدام یک مقدم است؟

حج، از امورعبادی دارای جایگاه و اهمیت ویژه‌ای می‌باشد. زیرا اولاً: به اتکاء فتاوی فقهای شیعه و روایات، مردم اگر حج را ترک کنند، برحاکم واجب است بخاطر خالی نبودن مکه معظمه گروهی را اجباراً به حج اعزام نماید. (الطوسی، ۱۳۸۷: ج ۱، ۳۸۵ و الطوسی، النهایه، ۲۸۵ و الطوسی، ۱۳۶۵: ج ۵، ۴۴۱ و النجفی، بی تا: ج ۲۰، ۵۱ و الطباطبائی، بی تا: ج ۱۶۰، ۷ و محقق سبزواری، بی تا: ج ۳، ۵۴۹ و النراقی، ۱۴۱۵: ج ۱۳، ۳۳۱ و البحرانی، ۱۴۲۶: ج ۱۴، ۲۲ و الحر العاملی، بی تا: ج ۸، ۴ و الموسوی العاملی، بی تا: ج ۸، ۲۶۰) حتی برخی فقیهان بر افراد مستطیع هر ساله، وجوب عینی حج را لازم دانسته‌اند و از جهتی دیگر؛ حج دارای ابعاد گسترده ملی و فراملی می‌باشد که در سطح بین الملل حساسیت خاصی دارد. ثانیاً: به استناد آیه (۵۹: نساء) اطاعت از اولوالامر همه امور (عبادی و غیرعبادی) را در بر می‌گیرد. در نتیجه لزوم اطاعت از حاکم با ضرورت و وجوب مؤکد فریضه حج تعارض می‌یابد. بطوریکه به فرمایش حضرت امیر^(ع) حکم تعطیلی حج منجر به عقوبت و نابود شدن انسان می‌گردد^۱. (السیدالرضی، بی تا: ج ۱، ۴۲۲ و الصدوق، بی تا: ج ۴، ۱۹۰) اما از طرف دیگر امام خمینی^(ره) حکومت را شعبه‌ای از ولایت مطلقه پیامبر^(ص) می‌داند که یکی از احکام اولیة اسلام و مقدّم بر تمام احکام فرعیه حتی نماز، روزه و حج است. (۱۴۲۹: ج ۲۰، ۴۵۱)

بنابراین به اتکاء نصوص انجام حج واجب است که با حکم ولایی مبنی بر تعطیل یا تحریم حج مغایرت پیدا می‌کند. راه برون رفت از مغایرت احکام (وجوب شرعی حج و حرمت حکومتی آن) چیست؟

^۱ الله الله فی بیت ربکم فلا یخلون منکم ما بقیتکم، فانه إن ترک لم تناظروا. (سیدرضی، بی تا: ج ۱، ۴۲۲ و الصدوق، بی تا: ج ۴، ۱۹۰)

دستور والی اسلامی در تعارض با نص شرعی در موضوعات عبادی از حساسیت بیشتری برخوردار است زیرا با تعارضی دوگانه روبه‌رو می‌شود: مغایرت با شرع و اعتقادات متشرعین. لکن موضوعی که سبب ضربه‌زدن به اسلام، تضعیف مسلمانان و نفی مصالح عمومی شود، مشروعیت خود را از دست می‌دهد. در مورد فرایض عبادی نیز حکومت می‌تواند موقتاً جلوی حج که واجب موکّد و مهم الهی است در مواقعی که مخالف مصلحت کشور باشد و یا تضمینی جهت حفظ جان و حرمت زائران نباشد، بگیرد مانند حکم ولایی امام خمینی^(ع) بر تحریم سه ساله حج، در پی کشتار زائران ایرانی در سال ۱۳۶۶. ولیّ مسلمین هم‌زمان با حراست از احکام اسلامی موظف به حل و فصل نزاع در اجرا احکام است تا بر اساس اِشرافی که به مجموعه تعالیم الهی دارد، به استناد ترجیح، حکم به اجرا اهمّ دهد. ترجیح، تخصیص یا تقیید یا تبدیل یا نسخ حکم نیست زیرا همه عناوین راجع به اثبات اصل حکم در مقام استظهار از ادله است که در موضوعات اجتماعی، اقتصادی، امور مربوط به منابع طبیعی، جنگلها، معادن، دریاها ... و زمینه های سیاسی مانند تنظیم روابط بین الملل، زمینه های نظامی از قبیل دفاع در برابر متجاوزان و تجهیز نیروهای رزمی به تطبیق قوانین اسلامی و اجراء احکام ثابت الهی اقدام می‌نماید. (جوادی آملی، ۱۳۶۸، ۸۹) بنابراین در مصداق مذکور حفاظت از اسلام و مسلمین موجّه حکم ولیّ فقیه به تعطیل احکام اولیه شرعی به استناد اصل ترجیح است.

۴-۵. تساوی دیهٔ مسلمان با دیهٔ غیرمسلمان: به استناد روایات و فتاوی جمهور فقهای شیعه و سنی (غیر از ابوحنیفه) مقدار دیه غیرمسلمان هشتصد درهم است. (محقق حلی، ۱۴۰۸: ج ۴، ۱۰۱۷ و النجفی، بی تا، ج ۴۳، ۳۸ و الطوسی، ۱۳۸۷: ج ۱۵۷، ۷ و الحرالعالمی، بی تا، ج ۲۹، ۲۱۹ و الكلینی، ۱۳۸۸: ج ۷، ۳۰۹ و الشریف المرتضی، بی تا: ج ۱، ۵۴۵ و الخمینی، ۱۴۳۴: ج ۲، ۵۹۸ و شربینی، ۱۲۸۵: ج ۴، ۵۷ و ابن قدامه، ۱۳۸۸: ج ۷، ۷۹۶) بر اساس نصوص و اجماع فقهاء فریقین مقدار دیه، واجب است که هشتصد درهم باشد یا حداقل دیه غیرمسلمان، مساوی دیه مسلمان نیست. عدم تساوی دیه مسلمان با غیرمسلمان طبق نصوص و آراء فقهاء حکمی مسلم است که با حکم حکومتی رهبری (مدظله العالی) نسبت به تساوی دیهٔ مسلمان با غیرمسلمان^۱ متعارض است.

^۱ بر اساس نظر حکومتی مقام رهبری، دیه جنایت بر اقلیتهای دینی شناخته شده در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران به اندازه دیه مسلمان ماده ۵۵۴ قانون مجازات مصوب ۱۳۹۲

جهت رفع مغایرت نصوص شرعی مبنی بر عدم تساوی دیه مسلمان با غیرمسلمان و حکم حکومتی بر تساوی دیه آنها، معیارسنجی لازم می‌آید زیرا ۱- باتوجه به شرایط و مقتضیات جامعه اسلامی ۲- ایجاد انس و الفت میان غیر مسلمان با مسلمان ۳- صلاحدید مقام رهبری (مدظله‌العالی) و منویات ایشان. باتوجه به ادله فوق و اصل ترجیح حکم حاکم اسلامی که در مقطعی خاصی صادر گردید، اولویت می‌یابد. اطاعت از اوامر و نواهی اولوالامر محدود به امور و مسائل خاصی نیست. (جوادی آملی، ۱۳۶۸، ۹۲-۹۰)

۴-۶. حذف خمس از فیه و غنیمت: بر اساس نص^۱ خمس به فیه و غنیمت تعلق می‌گیرد اما خلیفه دوم در زمان حکومتش به خاطر وضع نامناسب معیشتی مردم، عدم گسترش نارضایتی، خنثی‌سازی توطئه‌ها و ترس از پیوستن مسلمانان به رومیان از شأن حاکم‌بودن خود استفاده کرد و حکم به نگرفتن خمس از مردم داد. این در حالی است که اخذ خمس از فیه و غنیمت بنا بر نص واجب است تعارضی بین وجوب شرعی اخذ خمس با حکم به عدم دریافت آن شکل می‌گیرد که جهت حل تعارض احکام، بررسی ملاک و ادله ضروری است تا بتوان تقدّم و مشروعیت هر یک از احکام را بدست آورد. بنابراین اصل ترجیح که راه برون رفت از این تعارض است، حکم به عدم دریافت خمس (و لو ظاهراً) به جهت مصلحت اسلام داد. ماحصل مطالب اینکه حکم حکومتی حتی در تعارض با نصوص شرعی به دلایلی که اهمّ آنها صلاحدید حاکم در باب مصالح اسلام و یا مصالح مسلمین است، بر مبنای اصل ترجیح مقدّم میشود.

۷. نتیجه گیری

احکام به سه دسته تقسیم می‌شوند. دسته اول احکام اولیه هستند که موضوع و حکم شرعی آنها در دسترس می‌باشد و مجتهد، مکلف به کشف، استنباط و ابلاغ آنها به مقلدان است. دسته دوم احکام ثانویه هستند که برحسب شرایط فردی مقلد ناشی از اضطرار، عسر و حرج و... قابلیت انعطاف می‌یابند. این دو قسم، احکام اجتهادی به شمار می‌آیند و تفاوتی در حوزه اجرا آنها از جهت عمومیت (احکام اولیه) و خصوصیت (احکام ثانویه) می‌توان دریافت. دسته سوم احکام حکومتی همانند سایر احکام از مستندات شرعی شامل نص، اقوال و افعال معصومان (علیهم السلام) برخوردار هستند و احکامی یکدست نیستند بلکه اقسام مختلفی دارند که به تناسب موضوع، در

^۱ فَأَنَّ لِلَّهِ حُصَّةً وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ. (حشر: ۷)

بعضی موارد فقط تشخیصی هستند و در برخی موارد اجرایی یا تنفیذی و برخی موارد انشایی می باشند. وجوه ممیزه این قسم احکام عبارتست از ۱- مرجع صدور این قسم احکام، علی القاعده و در ظاهر امر حاکم اسلامی است لکن از منظر اکثر فقهای متقدم و امام خمینی^(۵) نائبان ایشان به تبع حاکم، اختیار اعمال نفوذ دارند. ۲- قلمروهایی که موضوع حکم حکومتی قرار می گیرند را می توان اینگونه ترسیم کرد الف) موضوعات غیرعبادی یا دارای نص اند مانند مسجد یا در منطقه الفراغ قرار دارند مانند تعزیرمالی و اشتغال. ب) موضوعات عبادی مانند به جای آوردن حج، عدم تساوی دیه مسلمان با غیرمسلمان در باب موضوعات غیرعبادی اعم از منصوص و غیرمنصوص صدور حکم حکومتی مغایرت حساسی را ایجاد نمی کند لکن در صورتی که فرمان حکومتی برخلاف نص به ویژه در موضوعات عبادی صادر شود، اهمیتی چندبرابر پیدا می کند زیرا تعارضی دوگانه شکل می گیرد از یک طرف با نص شرعی و از سوی دیگر با اعتقادات مردم.

حکم حکومتی، حکم بالادستی شناور و منعطفی است که از سوی ولی امر یا نمایندگان ایشان که منصوب شخص ایشان هستند در بخش های مختلف حکومت اسلامی مانند نماینده ولی فقیه در امور اهل سنت، نماینده ولی فقیه در سپاه پاسداران، نماینده ولی فقیه در دانشگاه، نماینده ولی فقیه در استان ها و... صادر می گردد. در صورت احراز مصالح عمومی، نمایندگان حاکم اسلامی بعد از موافقت و تأیید ایشان اجازه صدور و اجرای حکم را پیدا می کنند و اگر مصالح نظام اسلامی مطرح باشد تنها حاکم اسلام اذن در صدور حکم دارد و با مرتفع شدن مورد، حکم نیز سالبه به موضوع می شود. مبنای حقوقی حکم والی به اتکاء اصل ۱۱۰ ق. اساسی و بنابر مصلحت، استیلاء تصرف در امور فردی و جمعی مردم است. گرچه سایر احکام، ثابت و دائمی هستند و حیثه شمول آنها مکلفان می باشد لکن فرمان حاکم اسلامی برحسب شرایط، مقطعی و موقت صادر شده و به محض رفع تنگنا حکم نیز سالبه به انتفاء موضوع می گردد. لذا اصل ترجیح به جهت مصلحت عمومی و صلاحدید حاکم و منویات ایشان اولویت را به انشاء حکم حکومتی در امور غیرعبادی و عبادی و لو متعارض با نصوص شرعی می دهد زیرا حکم ولایی بر تمامی موضوعات و بر سایر احکام، حکومت دارد.

مراجع

قرآن کریم.

ابن اثیر، مجدالدین، (۱۳۶۷)، /نهایه، قم، اسماعیلیان.

ابن منظور، محمد بن مكرم، (۱۴۱۴)، *لسان العرب*، بيروت: دار الصادر، الطبعة الثالثة.

ابن فارس، احمد بن فارس، (۱۳۶۷)، *معجم المقاييس اللغة*، قم: اسماعیلیان.

ابن قدامه، محمد، (۱۳۸۸-۱۹۶۸ م)، *المغنی*، القاهرة: مكتبة القاهرة.

ابن ماجه، محمد بن یزید، (بی تا)، *سنن ابن ماجه*، دار احیاء الکتب العربیه.

ارسطا، محمد جواد (۱۳۸۰)، *میزگرد جایگاه حقوق سیاست های کلی نظام*، راهبرد، شماره ۲۰.

انصاری (شیخ اعظم)، مرتضی، (۱۴۱۰ ق)، *المکاسب*، قم: دارالکتاب.

ایچی، عضد، (بی تا)، *المواقف فی علم الکلام*، بیروت، عالم الکتب.

آذری قمی، احمد (۱۳۷۲)، *ولایت فقیه از دیدگاه فقهی اسلام*، قم: دارالعلم.

آذری قمی، احمد (۱۳۷۳)، *شیخ اعظم انصاری و مساله ولایت فقیه*، قم: کنگره جهانی دوستمین سالگرد میلاد شیخ اعظم انصاری.

الاکوسی، شهاب الدین، (۱۴۱۵هـ)، *تفسیر الاکوسی*، بیروت، دارالکتب العلمیه، الطبعة الاولى.

الباقلانی، محمد بن الطیب، (۱۹۷۵)، *التمهید*، بیروت، جامعه حکمه بغداد-المکتبه الشریقه.

بجنوردی، سید محمد حسن، (۱۴۲۶)، *القواعد الفقهیه*، قم، دلیل ما.

البحرانی، محمد صنفور علی، (۱۴۲۶ هـ.ق)، *المعجم الاصولی*، قم، نقش.

البیضاوی، ناصر الدین، ۱۴۱۸هـ، *تفسیر البیضاوی*، بیروت، دار احیاء التراث العربی، الطبعة الاولى.

البیهقی، احمد بن الحسین، (۱۴۲۴ ق-۲۰۰۳ م)، *السنن الکبری*، بیروت، دارالکتب العلمیه، الثانيه.

جوادی آملی، عبدالله (۱۳۶۸)، *ولایت فقیه: رهبری در اسلام*، تهران: فرهنگي رجاء، چاپ دوم

جوادی آملی، عبدالله (۱۳۷۸)، *ولایت فقیه: ولایت فقاها و عدالت*، قم: اسراء، چاپ هشتم.

الجوزی، ابن قیم، (بی تا)، *اغاثه اللهفان من مصابد الشیطان*، الرياض، المملكة العربیه السعودیه.

جوزیه، محمد بن ابی بکر، (۱۳۹۴)، *حکم طلاق ثلاثه در قرآن و سنت*، فیروزی، حامد، تهران، احسان.

الجوهری، اسماعیل بن حماد، ۱۴۰۴ ق، *الصحاح*، بیروت-لبنان: دارالعلم للملایین.

الجوینی، امام الحرمین، (بی تا)، *الارشاد الی قواطع الادله فی اصول الاعتقاد*، بیروت، دارالکتب العلمیه.

الجرالعلمی، ابوجعفر، (بی تا)، *موسائل الشیعه*، قم، موسسه آل البيت علیهم السلام لاحیاء التراث.

حسینی، سید رضا، (۱۳۸۴)، *قیمت گذاری از دیدگاه فقه و اقتصاد*، قم، *جستارهای اقتصادی*، ۴.

حسینی عاملی، (بی تا)، *محمد جواد بن محمد، مفتاح الکرامه*، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی تا.

حلی، حسن بن یوسف، (بی تا)، *تحریر الاحکام*، قم، موسسه آل البيت لاحیاء التراث، بی تا.

حلی، جعفر بن حسن، (۱۴۰۸هـ)، *شرایع الاسلام*، قم، اسماعیلیان.

حلی، جعفر بن حسن، (بی تا)، *معارض الاصول*، لندن، موسسه الامام علی (ع).

خطیب شریینی، محمد بن احمد، (۱۴۱۵ ق-۱۹۹۴ م)، *مغنی المحتاج*، بیروت، دارالکتب العلمیه، الطبعة الاول.

الخمنی، روح الله، (۱۴۲۹ ق)، *صحیفه امام*، تهران: موسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره).

الخمنی، روح الله، (۱۴۳۴ ق-۱۳۹۲ ش)، *تحریر الوسیله*، تهران، موسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره)، اول.

- الخمینی، روح الله، (۱۳۹۲)، موسوعه الامام الخمينی، تهران، موسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره)، ۱۶.
- الخمینی، روح الله، (بی تا)، البیع، قم، موسسه مطبوعاتی اسماعیلیان.
- الخمینی، روح الله، (بی تا)، ولایت فقیه، تهران، موسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره).
- الخویی، سید ابوالقاسم، (۱۳۹۲)، صراط النجاه، قم، برگزیده، چاپ سلمان فارسی، اول الخویی، سید ابوالقاسم، (۱۳۸۶)، مبانی تکمله المنهاج، قم، موسسه تنظیم و نشر آثار امام الخویی، سوم، الخویی، سید ابوالقاسم، (بی تا)، کتاب الخمس، بی تا، بی تا.
- درگاهی، مهدی و عندلیبی، رضا، (۱۳۹۳)، حکم حکومتی در حج، تهران، مشعر.
- الزحیلی، وهبه، (۱۳۸۶)، الفقه الاسلامی وادلته، دمشق، دارالفکر.
- الزحیلی، وهبه، (۱۴۲۲)، التفسیر الوسیط، دمشق، دارالفکر، الطبعة الاولى.
- الزحیلی، وهبه، التفسیر المنیر، (۱۴۱۸)، دمشق، دارالفکر، الطبعة الثانية.
- سانو، قطب مصطفی، (۱۴۲۷ق)، معجم مصطلحات اصول الفقه، دمشق، دارالفکر.
- سبزواری، محمدباقر، (بی تا)، ذخیره المعاد، قم، موسسه آل البيت لاحیاء التراث.
- السجستانی، ابو داود سلیمان، (بی تا)، سنن ابی داود، بیروت، المكتبة العصرية.
- شاهرودی، سید محمود، (بی تا)، فرهنگ فقه، قم، موسسه دائره المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت علیهم السلام.
- الشریف الرضی، ابوالحسن محمد الرضی، (بی تا)، نهج البلاغه، محقق صبحی صالح، بیروت، دارالکتاب.
- الشریف المرتضی، (بی تا)، الانتصار، بی تا، بی تا.
- شمس الدین، محمد مهدی، (۱۹۸۹ م)، الاحتکار فی الشریعه الاسلامیه، بیروت، المكتبة المركزية.
- صافی، لطف الله، (۱۴۰۴ق-۱۳۶۳ش)، التعزیر انواعه و ملحقاته، قم، جماعه المدرسین-موسسه النشر الاسلامی.
- صرافی، سیف الله، «احکام حکومتی و مصلحت»، مجله راهبرد، پاییز ۱۳۷۳، شماره ۴، نشر پژوهشکده تحقیقات راهبردی مجمع تشخیص مصلحت نظام، تهران.
- صدر، محمدباقر، (۱۳۷۵)، اقتصادنا، قم، مکتب الاعلام الاسلامی.
- صدر، محمدباقر، (۱۴۰۳ق/الفتاوی) الواضحه، بیروت، دارالتعارف.
- صدر، محمدباقر، (۱۴۲۱ق)، دروس فی علم الاصول، قم، المجمع الفکر الاسلامی.
- ضمیری، محمدرضا، (۱۳۸۷)، پژوهشنامه اصولیان شیعه، قم، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه.
- عمیدزنجانی، عباسعلی، (۱۳۸۵)، حقوق اساسی ایران، تهران: دانشگاه تهران.
- القشیری، النیسابوری، مسلم بن الحجاج، (بی تا)، صحیح مسلم، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- القمی، ابن بابویه، الشیخ الصدوق، (بی تا)، من لایحضره الفقیه، قم، جماعه المدرسین، بی تا.
- القمی، ابن بابویه، الشیخ الصدوق، (۱۳۸۲ش)، ثواب الاعمال، تهران، ارمان طوبی.
- طائی، یحیی، (۱۳۸۱ش)، التعزیر فی الفقه الاسلامی، قم، بوستان کتاب، اول.
- طباطبائی، محمدحسین، (۱۳۸۸ش)، بررسی های اسلامی، قم، بوستان کتاب.

الطباطبایی، سیدعلی، (بی تا)، *ریاض المسائل*، قم: موسسه النشر الاسلامی التابعه لجماعه المدرسین. طبرسی، فضل بن حسن، (بی تا)، *مجمع البیان*، بیروت، دار المعرفه. طوسی، محمدبن حسن، (۱۴۱۷ق)، *تهذیب الاحکام*، تهران، صدوق. طوسی، محمدبن حسن، (بی تا)، *النهایه فی مجرد الفقه و الفتاوی*، بیروت، دارالکتب العربی. الطوسی، محمدبن حسن، (۱۳۸۷)، *المبسوط فی فقه الامامیه*، تهران: مکتبه المرتضویه. طوسی، محمدبن حسن، (۱۴۱۷ق)، *العهده فی اصول الفقه*، قم، بی تا. طوسی، محمدبن حسن، (بی تا)، *التفسیر التبیان*، بیروت، داراحیاء التراث العربی. طنطاوی، محمدسید، (۱۹۹۷م)، *التفسیر الوسیط*، قاهره، دارالنهضة مصر، الطبعة الاولى. عاملی، محمدبن مکی (شهید اول) الدروس الشرعیة، ۵ق، قم، کتابفروشی مفید، اول. عاملی، السید الجعفر المرتضی، (۱۴۰۸ق = ۱۹۸۸م = ۱۳۶۷ش)، *سوق فی ظل الدوله الاسلامیه*، بیروت، دارالاسلامیه. العکبری البغدادی (شیخ مفید) (۲۰۰۳م)، محمدبن محمد بی تا، *المقنعه*، قم: موسسه النشر الاسلامی التابعه لجماعه المدرسین . العمری، عیسی، *الفقه العقوبات*، عمان، دارالمسیره. الغزالی، ابو حامد، (۱۴۱۸ق - ۱۹۹۷م)، *الوجیز فی فقه الشافعی*، بیروت، دارالارقم بن ابی الارقم. الفیض الکاشانی، محمد محسن، (۱۴۰۶ق)، *الوافی*، ج ۱، اصفهان: کتابخانه امام امیرالمومنین علی (ع). القرطبی، شمس الدین، (۱۳۸۴هـ - ۱۹۶۴م)، *التفسیر القرطبی*، القاهره، دارالکتب المصریه، الطبعة الثانيه. کلینی، محمدبن یعقوب، (۱۳۸۸)، *الکافی*، تهران، دارالکتب الاسلامیه، الطبعة الثانيه. کلانتری، علی اکبر، (۱۳۷۸ش)، *حکم ثانوی در تشریح اسلامی*، قم، بوستان کتاب، اول. ماوردی، علی بن محمد، (بی تا)، *الاحکام السلطانیه*، قاهره، دارالحدیث. ماوردی، علی بن محمد، (۱۳۸۳ش)، *آیین حکمرانی*، صابری، حسین، تهران، علمی و فرهنگی، اول. مزینانی، محمدصادق، «مصلحت نظام از دیدگاه امام خمینی (ره)» *نشریه حوزه*، قم، شماره ۸۵، ۱/۱۳۷۷. مشکانی سبزواری، عباسعلی و اسماعیلی کریزی، غلامعلی و سرکاری، عبدالله، «عدالت در ساحت فقه حکومتی» *ماهنامه معرفت*، شماره ۱۹۹، قم، موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره). مشکینی اردبیلی، علی، (۱۳۷۴)، *اصطلاحات الاصول*، قم، الهادی. المظفر، محمد رضا (۱۳۸۸)، *المنطق*، قم: اسماعیلیان . المظفر، محمد رضا، (۱۳۷۰)، *اصول الفقه*، قم، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، چهارم. المحدث النوری، حسین بن محمد تقی، (۱۴۰۸ق)، *مستدرک الوسائل*، بیروت، موسسه آل البيت لاحیاء التراث. مجلسی، محمدباقر، (بی تا)، *بحار الانوار*، بیروت، داراحیاء التراث العربی، بی تا. مکارم شیرازی، ناصر، (بی تا)، *انوار الفقاهه*، قم، مدرسه الامام علی بن ابیطالب (ع). مکارم شیرازی، ناصر، (۱۴۲۸)، *انوار الفقاهه*، قم، مدرسه الامام علی بن ابیطالب (ع). منیری، حمیدرضا، «حکم حکومتی در نظام ولایی»، *پگاه حوزه*، خرداد ۱۳۷۶، قم، تبلیغات اسلامی حوزه علمیه.

موسوى اردبىلى، عبدالكرىم، (بى تا)، *فقّه الحدود و التعزيرات*، قم، جامعہ المفيد.
موسوى عاملى، (بى تا)، *مدارك الاحكام*، مشهد، موسسه آل البيت لاحياء التراث.
النراقى، احمد بن محمد، (١٤١٥ق)، *مستند الشيعه*، قم، موسسه آل البيت لاحياء التراث.
النجفى، محمد حسن، (بى تا)، *جواهر الكلام*، بيروت-لبنان: دار احياء التراث العربى.
النسائى، احمد بن على، (بى تا)، *سنن النسائى*، حلب-سوريه، مكتب المطبوعات الاسلاميه.